

سرلشکر حبیب الله شیبانی

این مقاله را سالها پیش مرحوم اللهیار صالح در اختیار من گذارد تا در مجلهٔ یغما چاپ شود. من بر آن یادداشتی گذاردم و به مرحوم یغمایی دادم و به حروفچینی سپرده شد و آمادهٔ چاپ بود. اما مأموران مراقب چاپخانه‌ها اجازهٔ انتشار آن را به مرحوم یغمایی ندادند و یغمایی نمونهٔ اوراق حروفچینی را عیناً به صالح داد.

اکنون پس از بیست و هشت سال آن نمونه‌ها را که در میان اوراق مرحوم اللهیار صالح یافتام به چاپ می‌رسانم و متذکر می‌شوم که مرحوم صالح بر بالای آن نوشته است: "مانع چاپ شده‌اند-آبان ۴۱". ضمناً گفته شود که کسی در اوراق مطبوعاتی با مداد آبی زیر اسم صالح و قسمتهایی از نوشته را که میان دو ستاره * * قرار داده‌ام خط کشیده و آن عبارات را مخالف مصالح وقت دانسته است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال باغ علوم انسانی

در تجسس احوال افراد مشهور خانوادهٔ شیبانی برای نگارش ذیل تاریخ کاشان، که به طبع تازهٔ منقحی از آن مشغولم، جناب آقای اللهیار صالح شرح احوالی را که وکیل مدافع مرحوم سرلشکر حبیب الله شیبانی نوشته و در اختیار ایشان گذاشته بوده است به اینجانب دادند. چون حبیب الله خان یکی از افراد برجستهٔ این خانواده و از سپاهیان دلیر و درستکار و پرشور ایران بوده است درج ترجمهٔ حال او را در مجلهٔ یغما مناسب دیدم.

سرلشکر حبیب الله شیبانی پسر مرحوم میرزا فرج الله خان ندیم الدوله و مرحومهٔ فاطمه خانم شیبانی (حاجیه نیم تاج الدوله) در حدود سال ۱۲۶۳ شمسی در کاشان در



خانه پدری در سرپله کاشان متولد شد. پس از طی تحصیلات ابتدایی در کاشان مدت شش سال در تهران در مدرسه آلیانس تحصیلات متوسطه خود را ادامه داد. از طفولیت سر پرشوری داشت. تحت سلطه اشخاص قرار نمی گرفت. شنیده ایم روزی مهتر یکی از روحانیون همسایه آنها (گویاشیخ الاسلام نامی) در نتیجه تهدید یا ترس از ارباب خود در طویله ندیم الدوله متحصن می شود. ولی کسان شیخ الاسلام غفلتاً بر سر مهتر می ریزند و او را از طویله ندیم الدوله می برند. این عمل موجب طغیان روح حبیب الله خان می شود برادران و دوستان و نوکرهای خود را جمع می کند و بطویله شیخ الاسلام یورش متقابلی می برند. در نتیجه تیراندازی می شود و حریق و خساراتی وارد می آید و موضوع اهمیتی در شهر پیدا می کند تا عاقبت با مداخله بزرگ ترها غائله ختم می شود.

پس از شش سال تحصیل در مدرسه آلیانس فرانسوی در حدود سال ۱۲۸۸ (۱۹۱۰ مسیحی) حبیب الله برای تحصیل علم حقوق بسویس می رود. ولی قبل از خاتمه آن رشته در حدود سال ۱۲۹۰ (۱۹۱۲) برای تحصیل در رشته نظام به فرانسه عزیمت می کند بدو چندی در هنگ سوار (دراگون) در شهر مون توبان (*Montauban*) کارآموزی و خدمت می نماید و بعد وارد مدرسه سن سیر (قسمت سوار نظام) می شود و آخرین دوره آن مدرسه را قبل از شروع جنگ بین الملل اول پایان می رساند.

موقعیکه در اوایل جنگ بین المللی اول (۱۲۹۴) به ایران مراجعت کرد وزارت جنگ و قشون ایران اسمی بیش نداشت و یگانه قوای مسلح ایران عبارت بود از ژاندارمری که تحت نظر مستشاران سوئدی و قزاقخانه که تحت فرماندهی افسران روسی بود. حبیب الله خان با درجه نایبی بخدمت ژاندارمری وارد می شود و در مدت نسبتاً کمی ترقیات سریعی می کند. بطوریکه دو سال بعد از طرف فوج ۶ اصفهان با درجه سلطانی بفرماندهی قسمت مستقلی مأمور سرکوبی نایب حسین در کاشان می شود و در جنگی که با نایب حسین روی می دهد نایب حسین را متواری می کند و خود او هم از بازوی چپ مجروح می گردد.

در این موقع بود که پس از لغو بیطرفی ایران از طرف روس ها و انگلیس ها و ترک ها و وارد شدن قشون بیگانه بخاک ایران، آلمان ها فعالیت هایی بمنظور تشکیل یک دولت متمایل به خود شروع می کنند. نظام السلطنه با عده ای از مخالفین روس ها و انگلیس ها از تهران می روند و در مغرب ایران دولت مهاجری تشکیل می دهند. واحدهای متعددی از ژاندارمری که تمایلاتی نسبت به آلمانها داشتند من جمله قسمت عمده فوج ۶ اصفهان و سلطان حبیب الله خان شیبانی بدولت مهاجر پیوستند و به همین علت قوای قزاقخانه که تحت فرماندهی افسران روسی بود بفتح قوای روس وارد کارزار شد.

در جنگ‌هایی که قوای ترک تحت فرماندهی احسان پاشا بر علیه روس‌ها در خاک ایران نمودند سلطان حبیب‌الله خان شیبانی کم کم شایستگی خود را نشان داد. بطوریکه همواره مأموریت‌های حساس به او محول می‌شد و کم کم بنام برجسته‌ترین افسر ایرانی نزد ترکها معرفی شد و بدرجهٔ ماژوری (یاوری) ارتقا یافت. ولی حس استقلال‌طلبی او در اینجا هم درد سری برای او ایجاد کرد. به این علت که در ارکان حرب قوای احسان پاشا جزء افسران آلمانی سرگردی بود بنام ماژر هوفمان که ظاهراً تماس زیادتری با قوای مهاجر ایرانی داشت و معلوم نیست چرا و به چه علت ماژور حبیب‌الله خان او را تابع و زیر دست خود می‌دانست. در صورتیکه ماژور هوفمان خود را مستقل می‌دانست و در نتیجه مخالفتی بین این دو نفر نظامی پیش آمد. ماژور هوفمان بدو با خیال این که نقطهٔ ضعف در قسمت‌های ایرانی موضوع مالی است، سبب شد تا بازرسی‌هایی در امور مالی قسمت تحت فرماندهی ماژور حبیب‌الله خان بشود و وقتی پس از بازرسی نتوانستند نقصی پیدا کنند، آلمان‌ها از احسان پاشا و نظام‌السلطنه خواستند که ماژور حبیب‌الله خان را از قوای خود خارج سازند. ناچار حبیب‌الله خان به اسلامبول رفت.

ضمن حکایاتی که باز در اطراف اخلاق ماژور حبیب‌الله خان در قوای مهاجرین نقل می‌کنند یکی این است که روزی عده‌ای سوار از قوای تحت فرماندهی وی غفلتاً زیر آتش روس‌ها واقع و فوراً پراکنده می‌شوند. حبیب‌الله خان پس از اطلاع از ماجرا فوراً قوای خود را جمع آوری می‌کند و برای تنبیه آن عده را در نقطه‌ای که زیر آتش روس‌ها واقع بوده است چندین دقیقه بخط قرار می‌دهد.

ماژور حبیب‌الله خان در اسلامبول بفرماندهی یک هنگ مقیم اسلامبول منصوب شد، ولی طولی نکشید که آن هنگ تقسیم و بجنبه‌های مختلف مأمور و سازمان آن منحل شد. چون شیبانی نمی‌توانست بدون فعالیت بماند و ظاهراً به سبب مخالفت آلمان از گرفتن یک فرماندهی در خط جبهه در کشورهای تحت نفوذ آلمان مایوس شده بود لذا به اطریش مسافرت کرد و در آنجا قرار شد مأموریتی در جبههٔ ایتالیا به او محول گردد. ولی در جریان این احوال جنگ خاتمه یافت و قرارداد متارکه امضاء شد. در این موقع شیبانی به برلن رفت و پس از چندی که زمینهٔ مراجعت ایرانیان مهاجر به ایران فراهم شد به ایران مراجعت کرد و با همان درجهٔ اکتسابی در جبههٔ مهاجرین یعنی سرگردی در ژاندارمری مجدداً وارد خدمت و بفرماندهی گردان مستقل سمنان منصوب شد.

در این موقع گردان سمنان برای امیر مؤید که شخصی مشهور بود، اهمیت داشت. شیبانی یک مرتبه مأمور سرکوبی امیر مؤید شد و او را در حدود ساری شکست داد و متواری ساخت و بدرجهٔ نایب سرهنگی نائل گشت.

در این اوقات بود که آخرین نهضت میرزا کوچک خان با پشتیبانی بلشویک‌ها شروع شد و شبیانی بفرماندهی جبههٔ مازندران بر علیه عملیات میرزا کوچک خان منصوب گردید. شبیانی بزودی ملتفت می‌شود که ستاروسسکی فرماندهٔ دیویزیون قزاق که ضمناً سمت فرماندهی کل قوای ایران را برای مبارزه با بلشویک‌ها پیدا کرده بود باطناً با یک بلشویک‌ها مربوط است. لذا سعی می‌کند اولیاء دولت را از قضیه مطلع سازد. ولی کلنل کروپ که فرماندهی ژاندارمری را عهده‌دار بود باتقاضای او به آمدن بطهران موافقت نمی‌کند. از طرفی هم ستاروسسکی نسبت به شبیانی ظنن می‌گردد. لذا شبیانی برای مطلع ساختن مشیرالدوله که رئیس الوزراء بوده است بدون اجازه و در حقیقت بطور فرار از مازندران بطهران می‌آید. مشیرالدوله پس از شنیدن گزارش شبیانی اظهار عجز در حل مشکل می‌کند و فقط توصیه می‌کند تا موضوع را نزد خود محرمانه نگاه دارد و بهیچکس بروز ندهد. شبیانی مدتی بدون کار و تکلیف در تهران بسر می‌برد تا ستاروسسکی از فرماندهی کل معزول می‌شود و امور تماماً در دست کلنل تمایس انگلیسی می‌افتد و شبیانی بفرماندهی فوج ۲ ژاندارمری در یوسف‌آباد منصوب می‌گردد.

* موقعی که خبر به طهران می‌رسد که قزاقها برای گرفتن تهران از قزوین حرکت کرده‌اند شبیانی به احمد شاه پیغام می‌دهد که او قادر است با فوج خود جلوی قزاق‌ها را بگیرد و نگذارد که تهران بدست آنها بیفتد. ولی به او جواب داده می‌شود اقدامی بر علیه کودتا کنندگان لازم نیست. *

پس از کودتا، سردار سپه که از دور حبیب‌الله خان را می‌شناخت و در جریان کودتا هم مخالفتی از طرف او ابراز نشده بود، او را از بین افسران ژاندارمری مورد توجه خاص قرار می‌دهد و در اردو کشی گیلان بر علیه میرزا کوچک خان فرماندهی یک جبههٔ مستقل را به او محول می‌نماید. درجهٔ سرهنگی او در همین اوقات توسط سردار سپه داده می‌شود.

پس از ختم غائلهٔ جنگ بطهران مراجعت می‌کند و مأمور آذربایجان می‌شود. از برجسته‌ترین عملیات او در آذربایجان سرکوبی سریع لاهوتی خان بود که اگر کمی بتأخیر می‌افتاد مشکلات بزرگی برای دولت ایجاد می‌کرد. بر سر این موضوع بود که بدرجهٔ سرتیپی نائل گردید. نیز موضوع سرکوبی اسمعیل آفاسمیتقو از مسائل مهم روز بود و چون نفوذ و قوای سمیتقو بسیار بود نقشه‌ای را برای قلع و قمع اسمعیل آقا طرح و پیشنهاد نمود و تصویب شد. اما قبل از انقضای مدت شش ماه که برای حاضر شدن قوا پیش‌بینی شده بود معلوم نیست به چه علت شبیانی به طهران احضار و فرماندهی آذربایجان به سرلشکر جهانبانی محول شد. جهانبانی همان نقشهٔ سرتیپ شبیانی را

تعقیب کرد و موفق به قلع و قمع اسمعیل خان شد.

این احضار موجب دل‌تنگی باطنی شیبانی شد و با اینکه پس از مراجعت بطهران بفرماندهی دانشکدهٔ افسری منصوب گشت معهداً باطناً راضی نبود، تا اینکه تصمیم به اعزام تعدادی افسر برای تحصیل در ارتش فرانسه گرفته شد و شیبانی بریاست آن عده تعیین شد. ضمناً در دورهٔ دانشگاه جنگ فرانسه را می‌گذرانید، و با داشتن سمت ریاست افسران اعزامی نمایندهٔ نظامی سفارت ایران در پاریس هم بود و در جلسات رسمی جامعهٔ ملل در ژنو که نمایندگان نظامی شرکت داشتند او نیز شرکت می‌کرد. در یکی از دوره‌های اجلاس که * موضوع بازرسی کشتی‌های جنگی انگلیسی از کلیه کشتی‌هایی که در آب‌های خلیج فارس در حرکتند مطرح بود سرتیپ شیبانی صریحاً و شدیداً با این قرار که سابقاً به بهانهٔ جلوگیری از برده‌فروشی داده شده بود اعتراض کرد. اما این اعتراض تعقیب نشد و وضعیت بحال سابق از طرف ایران شناخته شد.

در مراجعت از فرانسه به ایران (۱۹۲۵) به ریاست کل ارکان حرب قشون منصوب گشت (در زمان سلطنت رضاشاه) و شروع به اصلاحاتی در وضع قشون ایران کرد که در آن موقع فقط عدهٔ آن زیاد شده و دولی فاقد سازمان و تعلیمات و وسائل بود. ناچار مبارزهٔ دامنه‌داری بر علیه فساد در قشون شروع کرد. چیزی نگذشت که سرهنگ فولادین فرماندهٔ یکی از افواج مرکز متهم شد که بر علیه رژیم جدید توطئه ای چیده است. شاه فقید دستور اعدام فولادین و همدستان او را می‌دهد. ولی شیبانی پافشاری می‌کند که قبلاً طبق قوانین موجود کشور باید مراسم محاکمه متهمین انجام شود. با اینکه دادگاه تشکیل و رأی اعدام صادر شد، اما بعلت اختلاف نظر، شیبانی از ریاست ارکان حرب کل استعفا داد و قبل از اینکه استعفایش قبول شود از حاضر شدن در سر خدمت خودداری کرد و امیر موثق بجای وی بریاست ارکان حرب کل منصوب شد.

پس از مدتی بیکاری، شیبانی را وزارت فواید عامه دعوت و منصوب بکار کرد. ولی آنجا هم اختلاف نظرهایی با تیمور تاش وزیر دربار که اعمال نفوذ بیحدی در امور وزارت خانه‌ها می‌کرد پیدا شد، مخصوصاً شیبانی در موضوع ساختن راه آهن همواره مخالفت شدیدی ابراز می‌داشت، بقسمی که ادامهٔ کار در آن وزارت خانه هم برای او غیر قابل تحمل شد. * لذا از شاه تقاضا کرد مجدداً شغلی در قشون بوی محول گردد. موافقت شد و بریاست تفتیش کل قشون منصوب گشت و در آن اداره قسمتی از کارهایی را که در ارکان حرب کل شروع کرده بود مانند تهیه و تدوین آیین‌نامه‌های صنفی و قوانین (من جمله قانون دادرسی ارتش) و همچنین مطالعه و تدوین قسمت‌هایی از تاریخ نظامی ایران و غیره را ادامه داد.

در اوایل ۱۳۰۸ انقلابات دامنه‌دار و خطرناکی در تمام نواحی جنوب ایران شروع شد. برای رفع آن غائله سرتیپ شیبانی با درجه سرلشکری و با اختیارات وسیعی مأمور فارس گردید.

موقع رسیدن به شیراز در نزدیکی شهر، قشقانی‌ها که از حرکت شیبانی و ستاد او اطلاع حاصل نموده بودند خواستند جلوی او را بسته و او را نابود سازند، ولی با احتیاطات معموله و عکس‌العمل شدیدی که از طرف شیبانی نشان داده شد یاغیان نتیجه مطلوب بدست نیاوردند.

پس از ورود بشیراز، شیبانی با نقشه‌های مطمئنی شروع بسر کوبی یک یک یاغیان نمود. در این موقع قوای مرکزی که در مقابل بختیاری‌ها واقع شده بود شکست خورد و نزدیک بود شهر اصفهان سقوط کند و حتی تهران و حکومت مرکزی بمخاطره افتد. شاه تلگراف موثری به شیبانی کرد تا اصفهان و حکومت را از سقوط نجات دهد. این بود که با اعزام چند واحد از بهترین واحدها و یکی از بهترین فرماندهان به اصفهان مدتی چند تعقیب یاغیان فارس بتأخیر افتاد، ولی اصفهان و مرکز از خطر سقوط نجات یافت.

در عملیات نظامی بر علیه یاغیان شیبانی همواره ایرانی بودن آنها را از نظر دور نمی‌کرد و تا حد امکان با مهربانی و رأفت نسبت به آنها رفتار می‌کرد و آنها را وادار به اطاعت از مرکز می‌نمود. فقط وقتی اعمال زور می‌کرد که هر گونه اقدام صلح‌جویانه بی‌نتیجه می‌ماند. نیز پس از تسلیم شدن همواره در صدد برمی‌آمد که وضعیت زنده‌گانی بهتری برای آنها ایجاد شود.

پس از تسلیم ایلات قشقایی و خمسه و طوایف کوچک دیگر که یاغی شده بودند اقداماتی برای مطیع ساختن طوایف بویر احمدی شروع شد، ولی نسبت به این طوایف از طرف مرکز اصرار می‌شد که چون آنها چندین مرتبه ستون‌های نظامی را شکست داده‌اند قابل مهربانی و مسالمت نیستند و حتماً باید با قوه قهریه سرکوبی و قلع و قمع شوند. لذا در تابستان ۱۳۰۹ مهم‌ترین اردوگشی داخلی ایران را سرلشکر شیبانی شروع نمود و با اینکه سنگین‌ترین تلفات هم نسبت بسایر اردوگشی‌های داخلی به قوای او وارد آمد ولی سخت‌ترین نقاط کوهستانی جنوب را که توسط دلیرترین طوایف ایرانی دفاع می‌شد بدست آورد و طوایف مزبور متواری و رؤسای آنها از طریق خاک بختیاری بدولت تسلیم شدند.

* چند ماه پس از خاتمه عملیات جنوب و امن شدن آن صفحات سرلشکر شیبانی بمركز احضار شد، ولی معلوم نشد به چه علت کم کم مغضوب شاه واقع شد. در صورتی که در تمام مدت مأموریت جنوب چه طی تلگرافات و چه در چند سفری که

برای گزارش‌های حضوری بطهران می‌آمد همواره مورد لطف واقع می‌شد.

رئیس محکمه امیراحمدی و دادستان محمد حسین خان آیرم معین شدند. اتهامات منتسبه عبارت بود از: اولاً عدم اطاعت از امر صادر که بایستی مسافرت بشیراز را با طیاره می‌رفت نه از راه زمین تا مورد حمله اشراک واقع نشود. ثانیاً اقدام به اردو کشی بر علیه طوایف بوزیراحمدی بجای دعوت آنها به تسلیم و اعمال اقدامات مسالمت آمیز. ثالثاً تعرض به آن طوایف در نواحی کوهستانی سخت که آشنایی کامل بر آنجا نداشت و در نتیجه تلفات سنگینی به قوای دولتی وارد شد. *

شیبانی افسری را که در جنوب عملاً رئیس ستاد او بود بسمت وکیل مدافع خود انتخاب و معرفی کرد، ولی خود او تقریباً همیشه در جلسات محاکمه صحبت می‌کرد. وکیل او بیشتر مدارک و دلائل مورد احتیاج و لویح لازم را برای رد اتهامات جمع آوری می‌کرد. من جمله در محکمه مدارکی ارائه شد که برای مسافرت با طیاره ابدأ امری داده نشده بود که از آن سرپیچی شده باشد، بلکه فقط تلگرافی بود که در بین راه یعنی در اصفهان به شیبانی شده بود که اگر صلاح بدانند یا خواسته باشد طیاره برای ادامه مسافرت به اصفهان فرستاده شود. راجع به اعمال قوه قهریه و خودداری از مذاکره با سران بوزیراحمدی چندین دستور تلگرافی ارائه شد که طی آنها تأکید در قلع و قمع آنها شده بود و به قوای نظامی دستور داده شد که اقدامات مسالمت آمیز بی‌فایده است. در مورد سوم چون تصریحی نداشت که چه اشتباه و خطایی شده اصرار شد تا دادستان تصریح بیشتری نماید. اما توضیحی داده نشد * و فقط اکتفا به تسلیم لویح کتبی و مختصر به دادگاه می‌شد و معلوم بود مایل نبودند وارد بحث در مسایل نظامی و فنی بشوند.

محکمه، سرلشکر شیبانی را به سه سال حبس محکوم ساخت و تجدید نظر هم از طرف شیبانی بیفایده تشخیص داده شد. پس روانه زندان قصر قاجار گشت. ولی همواره جای نسبتاً خوبی برای او اختصاص داده شده بود و احترام لازم نسبت به او مرعی می‌شد. *

پس از یک سال و نیم، کسالتی در زندان عارض شیبانی شد که علاوه بر اطباء زندان اطباء دیگر من جمله دکتر لقمان‌الملک مالک او را معالجه می‌کردند، پس از شاه اجازه خواسته شد که برای معالجه به اروپا بود. خوشبختانه موافقت شد.

سرلشکر شیبانی مدت کوتاهی در بدو امر به سویس رفت و بعد مقیم برلن شد. وی تا ۱۳۱۵ با اقوام و دوستان خود در ایران مکاتبه می‌کرد. ولی از آن تاریخ به بعد نه فقط بکلی قطع مکاتبه با ایران کرد، بلکه در اروپا هم از ملاقات با ایرانیان و حتی کسان خود احتراز می‌نمود.

علت قطع ارتباط با ایران و ایرانیان این بود که یکی از افسرانی که سابقاً فوق‌العاده مورد محبت او بود و کمک زیادی برای ترقی به او کرده بود در اروپا اغلب شیبانی را ملاقات می‌نمود. این شخص به طهران گزارش می‌دهد که شیبانی ناراضی است و همواره از وضعیت ایران تنقید می‌کند. طهران از آن افسر دلیل و تفصیل زیادتری می‌خواهد. آن افسر روزی شیبانی را به منزل خود دعوت می‌کند و در اطاق دستگاه ضبط صوت قرار می‌دهد و نوار آنرا بطهران ارسال می‌دارد. این خبر بگوش شیبانی می‌رسد و بی‌نهایت از عمل دست‌پرورده خود می‌رنجد و نسبت بهمه ظنین می‌شود. بعلاوه اطلاع پیدا می‌کند کلیه مکاتبات او در پست‌خانه طهران سانسور می‌شود.

* بعلت چنین گزارشهایی که بمهران می‌رسید و چون مدت اجازه شیبانی برای معالجه منقضی شده بود توسط سفارت ایران به ایران احضار می‌شود، ولی سرلشکر مکتوب مفصلی به اعلیحضرت فقید می‌نویسد و در آن از وضع کشور تنقیداتی می‌کند. همچنین از رفتاری که نسبت به او - یک فرمانده فاتح - رواداشته بودند شکایات می‌نماید. در آخر هم اجازه می‌خواهد به انتظار یک مرگ طبیعی در اروپا بماند، نه اینکه به ایران بیاید و در گوشه زندان جان بدهد.

اطلاع صحیحی راجع بمناسبات او با آلمانها در زمان جنگ بین‌المللی دوم در دست نیست، ظاهراً در حکومت ایران آزاد متشکل در آلمان دخالتی نداشته است و تا وقتی که روسها برلن و منطقه را که او در آنجا سکونت داشت (مهمانخانه اولن) اشغال نمودند در قید حیات بوده است. اخبار بعد از آن تاریخ مختلف است. برخی او را مقتول، برخی مفقود و عده‌ای زنده می‌دانند. * اطلاعات فرنگی

پرتال جامع علوم انسانی

نامه تقی‌زاده به قوام‌السلطنه

در شماره پیش نامه تقی‌زاده به قوام‌السلطنه چاپ شد ولی متأسفانه سطری که تقی‌زاده به خط خود بر بالای آن نوشته و در نسخه ماشینی هم منعکس شده است در چاپ ساقط شده بود و آن عبارت این است: «مسوده مرأسله خصوصی به آقای قوام‌السلطنه رئیس الوزراء در هشتم آذر ماه ۱۳۳۱ هجری شمسی نوشتیم.»